

که بحکم شما باشد پادشاه رنجیده گفتند چه جاهل امت این شیخ
و حکم کردند که چون ملک از ما نمیخواهی در ملک ما هم مباش
و شیخ فی الحال بدر آمده از مدد معاش گذشته و ترک گفتگوی
نزاع و جدال برادر خورد کرده در اچه که گورخانه املاف عظام او
بود رفته عزیمت اختیار نمود و در مدت غیبت شیخ موسی عظام
رسمی مخدوم شیخ حامد را کشیده باچه برد و موثق باتباع سنن
هنیه مرضیه املاف گردید حالا راه فقر بقدم توکل می میرد و
چندان فتوحات میرسد که حاجت هیچ مدد معاش ندارد و درین
ایام شیخ موسی بعد از زهد و عبادت و مجاهدت و مشیخت
چهلدین ساله ارادت متعارف رسمی پادشاه آورد و شصت
سپاهگیری یافته و تهلیم نوکری کرده داخل امرای پانصدی شد
و این بدان میمانست که یکی مسلمان شد دیگری گفت که خوب
کردی بپتو مسلمانان کم بودند و شیخ موسی تا آنکه در حضور
پادشاه در عین دیوانخانه خاص و عام اگر وقت نماز میرسید خود
اذان گفته نماز را بحضور خلیفه وقت بجماعت میگذازد و
هیچکس چیزی نمیتوانست گفت و چون خبر منصب او بشیخ
عبد القادر رسید گفت او استحقاق هزاری هم دارد چرا پیش ازین
نوکرنشد و بی تقریب تا این زمان در امتداد و جایگیر در ملتان
یافت و شیخ عبد القادر بهمان عزت و جاه فقر کامیاب گشته بروش
آبای گرام در مقام خلافت نشسته بهدایت و ارشاد خلیق مشغول
امت و اوقات گرامی بعبادت و ریاضت شاق و مجاهدت صعب
مصرف میدارد و ریاست دینی او سکه زده گشته * پیت *

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم
باپادشاه بگوی که روزی مقدرات است

شیخ کبیر

صاحب سجاده مخدوم شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله روحه
بود مردم ملتان نام او را بعنوان ولایت میدهند و اعتقاد ایشان در
حق او بمثابة که اگر میخواست در یکروز هزار سوار بلکه بیشتر
بر و جمع میشدند و از بسکه شامل بود چنان بنظر در می آمد که
گویا مغیری تناول کرده و از هر خعی چشم او که بیداری شب بدان
باعث بود عوام الناس او را صحت خیال میکردند • فرد •

از بسکه خون خورم همه شب بلیخود او فتم

مردم نهند تهمت میخوارگی مرا

هر چند شیخ موسی قادری که ذکرش بالا رفت اینمعنی را بر مستی
ظاهری فرود می آورد و مقوله او پیوسته اینصورت که می ترسم که مبادا
اولیای سابق هم که اخلاق ایشان در کتب مسطور است چون شیخ
کبیر باشند که بولایت مشهور شده و شاعران گذشته نیز چون شیخ
فیضی و دیگران باشند معاذ الله فقیر شیخ کبیر را یکبارگی در
فتحپور همراه همین خان دیده ام و شکوه از ظاهر بود و باطنش
علام الغیوب داند • قطعه •

هر کرا جامه پارما بینی • پارما دان و نیک مرد انگار

وز تو احوال او ندانی چیدمت • محاسب را درون خانه چکار

وفات او در سنه اربع یا خمس و تسعین و تسعمایه (۹۹۵) بود

و در مقبره آبای عظام خورش علیهم التحیة و السلام مدفون است •

میر سید علی لودھیانہ

از مقبولان زمانہ و خلفای عظام شیخ عبد الرزاق جہنجانہ .
 امت کہ از مشایخ مشہور و تبتلہ ارباب وجد و حال و مقتدای
 اصحاب فضل و کمال است میر از سن ہشتاد سالگی تجاوز نموده
 و قدم در خانہ نوہ مانده و در مدت عمر گرامی بعد از تحصیل
 و خصت ارشاد ہرگز قدم از خانہ بیرون نڈھادہ و مرجع اعیان خلق
 از امرا و فقرا بود و از خوارق بسیار نقل مینمایند و ہر کسکہ بصدق
 نیت بشرف صحبت او فایز شدہ و در حلقہ ارادت او در آمدہ
 توفیق اجتناب از مناہی و ملامی یافتہ بمبدأ فیاض مناسبت
 پیدا کردہ و پی بمقصود حقیقی بردہ از انجملہ محمد جعفر
 خویش میرزا نظام الدین احمد کہ جوانی رشید بود اما آلودگی
 بغسق داشت چون از لاہور بجهت فوجداری پرگنہ شمس آباد کہ در
 جایگیر میرزا مقرر بود روانہ شد در لودھیانہ رسیدہ بمیر ارادت
 آورد و موفق بہ توبہ شد و خود را از محذرات و محظورات گذرانید
 بارہا التماس فاتحہ نماز از میر می نمود ایشان نفس راندند
 و در عرض ماہ چہار ماہ آنچنان بصلاح و درع و ریاضت و عبادت
 اتصاف پیدا کرد کہ خیلی از اہل تقوی بہر غبطہ می بردند
 بمثابہ کہ بآن دولت و جمعیت و شوکت برای نماز تہجد برخاستہ
 خود بیدار خدمتگاری آب وضو میدا می ساخت و کسی را بیدار نمی
 گردانید و در اندک مدت نفس میر تاثیر کرد و در موضعی از

مواضع شهادت با کفران حربی جنگ مردانه کرد و بدرجه شهادت رسید و در همان سال فقیر زمانیکه همراه میرزا نظام الدین احمد رخصت وطن مالوف گرفتیم بملازمت میر رسیدیم سخن از شهادت جعفر در میان آمد فرمودند شهادت را هم درین نشاء امتیغای لذت و فرح می باشد چنانچه کلام مسجد ازان حالت خبر میدهد که - **بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحُوا** - انگه باین تقریب گفتند که جوانی نو کتخدا درین نواحی شهید شده بود و بهمان هیأت اصلی شبهای جمعه با زوجة خود صحبت زنا شویی میداشت فقیر گفتم که میگویند که از ایشان توالد و تناسل هم میشود چنانچه مشهور است و در قصبه یسار که مولد فقیر است اسحق نام افغانی شهید شده هر شب جمعه با نو عروس خود صحبت می داشت و او را از افشای این راز منع کرده بود و چون آن زمان زن حامله شد و مردم او را باصری نا شایسته متهم میداشتند بعد از مبالغه بسیار صورت واقعه را بخوشد امن خود که مادر اسحق باشد گفت و در شبی معهود او را نیز نموده و مادر فریاد زده و نام پسر برده خواست که او را کنار گیرد آن صورت غایب شد و ازان روز باز آمد و رفت اسحق بر طرف گردید و مادر بنام پسر چاهی کزده که تا حال هدست این قضیه چون باشد میر جواب دادند که در تحت امکان است و عقل آنرا منکر نیست میرزا گفت میتوان بود که جن بصورت آن شهید متمثل میشده باشد فرمودند جن را قدرت تمثل بابدان انبیا و اولیا و صلحا و شهدا نیست * وفات میر در سنه هزار است و در (۱۰۰۲) یا سه - یکی از فضلا شیخ امام تاریخ یافته

و حالا میر سید محمود خلف صدق ایشان جا نشین است •

شیخ معین

ببیره مولانا معین واعظ مردی مشهور صاحب معراج النبوة است ملکی بود بصورت بشری و چندگاه بحسب فرمان خلیفة الزمان بامر قضای لاهور اشتغال داشت درین مدت میگویند که هرگز حکم بالنزاع حق نکرده و اگر مدعی الحاح بر فیصل قضایا (+) می نمود او بالحاح و عجز و زاری میگفت که از برای خدا شما با یکدیگر صلح نمائید تا من درین میان مأخوف نشوم و شرمندة نباشم و نیز میگفت که شما هر دو دافئید و تنها من نادان را با دو دانا کار افتاده پس مرا شرمندة درگاه خدای تعالی مسازید و اگر زنی از جهت غیبت شوهر طلب تفریق میکرد حسب استطاعت کفاف او را از خود میداد و گفت این قدر وجه معیشت بگیر و انتظار شوهر ببر و ازو جدا مشور مدد معاش خود را که کلی بود صرف کاتبان میکرد تا کتب نفیس قیمتی می نویسمانید و آنرا مقابله میدفرمود و مجلد ساخته بطالب علمان می بخشید و مدت عمر کار و پیشه او این بود هزارن مجلد ازین قبیل بمردم بخشیده باشد در سنه خمس و تهمین و تسعمایه از برای محنت آباد دنیا بروضه عقبنی خرامید و ازو پسر ماندند که یکی در هنگامها و معرکها به کشتی گیری و دیگر بکبوتر بازی مشهور است و بهمین عنوان نزد پادشاه مذکور

(+) در هر نسخه - قضا - مرقوم

شدند و تمامهای ایشانرا دیدند - يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ
الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ -

* میر عبد اللطیف قزوینی *

از مآدات حسنی میفی است از علوم عقلی و نقلی بهره تمام
داشت و اباعنجد سلحله ایشان تاریخی آمده چنانچه حیرتی شاعر
مشهور در مدح قاضی یحیی والد ماجد میر مذکور میگوید که

* بیت *

قصه تاریخ ازو باید شنید * کس درین تاریخ مثل او ندید
او یا یکی از خویشان او تاریخ خروج شاه اسمعیل را مذهب ناحق
یافته و بعد از آنکه گرفت و گیر کرده اند گفته که من مذهب ناحق
گفته ام و باین رنگ خلاص یافته و مآدات میفی همه معنی
متعصب بوده اند و لهذا شاه طهماسب ضیاع و عقار ایشان را
بدین تهمت کشیده گرفت و باعث آمدن میر عبد اللطیف در
هند این بود فقیر این را از میرزا غیاث الدین ملقب بآصفخان
شنیده ام چون میر عبد اللطیف و قبیلش از نظر شاه افتادند
میر علاء الدوله صاحب تذکره که هم برادر خرد عبد اللطیف و هم
تربیت کرد او بود و او را حضرت آقا میگفت بنابر مصلحتی تصدیقه
در باب اظهار ابرار تبرای خویش گفته که این مصرع از آن جمله است

* ع *

لعنت کنم به یحیی و بر حضرت آقا

چون ازو پرمیخته اند که میر ترا در کنار خود پرورش داده بود او را چون

اهانت کردی در جواب گفته که نمی بینید که بجهت رعایت حق
 او را حضرت آقا گفته و نام پدر را بی تعظیم آورده ام بالجمله چون
 ارباب ضلال و فساد خاطر نشان شاه طهماسب ساخته مزاج او را از
 میر یحیی منحرف ساخته اند تورچی عفریت صورتی زبانیه پیکری
 را از آذربایجان تعیین نموده حکم می نویسد که میر یحیی
 و فرزندش میر عبد اللطیف چون در وادی تمشن غلوی تمام
 دارند و باعث استقامت سنیان قزوین ایشانند بنابراین هر دو نام
 برده را با کتب اهل سنت که در سرکار ایشان باشد بتمام گرفته
 نزد ما فرستند و اهل و عیال و اطفال ایشان را در اصفهان برند و
 میر علاء الدوله که آن زمان در آذربایجان بود قاصدی به سرعت تمام
 مصحوب مکتوبی مشتمل برین ماجرا نوشته میفرستد و میر یحیی
 را که یحیی معصوم میگفتند تورچیان گرفته تا مدت یک و نیم
 سال در اصفهان محبوس میدارند تا بهمان حالت از حبس این
 عالم پر کدورت و ملالت خلاص می یابد و میر عبد اللطیف فرار
 نموده خود را چندگاهی در جبال کیلانات میکشد و بر حسب وعده
 پادشاه غفران پناه متوجه هند میشود و سعادت خدمت حضرت
 اعلی را دریافته از فواید مواید انعام و احسان بیکران پادشاهی
 محظوظ میگردد و پادشاه پیش ایشان سبقی چند از دیوان خواجه
 حافظ و غیر آن خوانده اند میر عبد اللطیف در پنجم رجب سنه
 نهمصد و هشتاد و یک (۹۸۱) در معموره جدیدة فتحپور بدار السرور
 خلد انتقال نموده بنعیم جاردانی و حور و قصور اتصال یافته
 بالای قلعه اجمیر در جوار میر سید حسین خنگ عوار مدنون

گشت و قاصد ارسلان فخرآن یس تاریخ یافته و فرزند رشید نجیب
 معادتمند او میرزا غیاث الدین علی آخوند المقلب بنقیب خان
 که باخلاق منکبی پدراخته و بفضایل و کمالات علمی آراسته در علم
 سیر و تاریخ و اسماء الرجال نه در عرب مثل وی نشان میدهند
 و نه در عجم چنانچه گذشت و فقیر را با او از جمله مقربان نصبت
 خاص و جهة هم مبقی از عهد صبی است حالیا شب و روز در
 خدمت پادشاهی بحد قیام دارد و از یک قرن باز در خلوات و جلوات
 بخواندن تواریخ و قصص و حکایات و افسانههای فارسی و هندی
 که درین عهد ترجمه یافته مشغول است و میتواند گفت که جزو
 حیات خلیفه زمان شده و جدائی از ربک لحظه متصور نیست
 درین تاریخ اندک عارضه تب عارض وجود شریف او شده امید است
 که صحت عاجل و شفای کامل یابد چون نیکان همه جا عزیز اند
 بقای ایشان باد و بدان زمانه را چه احتیاج بدعا که همان بدی
 کار خود میکند و ستم بران زبان است که آلوده نام این قوم
 بی نشان گردد

خواجه محمد یحیی

بسمه واسطه از فرزندان حضرت خواجه احرار قدس الله روحه
 است هفت خط را خوب می نوشت و دران وادی امتداد بود و در
 علم طبابت و معالجت ممارست غریب و ید طولی داشت
 و صفات حمیده و اخلاق پسندیده خود موروثی او بود اگرچه در
 سخن را بسته اما در صحبت را کشاده داشت و هرچه از جاگذرش

حاصل میشد در سفره اخلاص بود و فیض رحمان عام و خاص چون طرح و طرز جدید پدید آمد و کار مفاعیل و تفاعیل بالا گرفت پای ازین دایره بیرون نهاده رخصت مفر حجاز حاصل کرد و او را میر حاج گردانیده مع خرجی وافر متوجه آنجانب ساختند تا بآن سعادت فایز گردیده باز گشت و در اگرة اوقات عزیز صرف عبادت و طاعت حق تعالی که مقصود از آفرینش انعام است می نمود تا متقاضی اجل گر یبان گیر جان قدمی نشان او شد داعی آشنائی قرب و آشنائی کبریا گردیده ازین وحشت آباد ظلمت نهاد خلاص یافته با صدیقین و شهدا و صالحین همدوش و هم آغوش آمد

* بیت *

ترا ز گنجره عرش میزنند صغیر
ندانمت که درین دامگه چه افتاده است

شیخ حسین بدخشی

از خلفای مخدوم و شیخ حسین خوارزمی قدس الله روحه است صاحب مکر غالب بوده و بعد از هر نماز با ممداد بروش سلسله کبرویه کتاب مصباح تصنیف شیخ رشید قدس الله روحه را در مجلس شریفش میخواندند و حال می ورزید و همچنین خواندن مثنوی موابی معنوی نیز التزام داشت و قدمش بر جاده شرع مطهر راحه و دمش پیوسته از روی آگاهی ناشی و در دلها موثر اگر کسی احیانا دم تعریف او میزد میگفت شما خود را می بینید چند گاه در بداون بتقریب دیدن بعضی از ترکان که

ارادت بخدمتش داشتند تشریف برده آن مکان را بنور حضور
خویش منور ساخته بود و فیض صحبت لازم البرکتش بسکنه آن
آن دیار رسید و باز گشته در اگرة آمد و بدرگاه کبریا شناخته *

شیخ عبد القادر

از اولاد شیخ عبد القادر ثانی آنچه است که همی حضرت غوث
ربانی است رضی الله عنهم شیخ عبد القادر و برادر خردش شیخ
اله بخش هر دو اینها بصلاح و تقوی و ورع نشو و نما یافته بکمالات
موصوف بودند چند گاه در فتح پور بسر می بردند و پادشاه شیخ
اله بخش را در زمانیکه سخن مذهب و ملت در میان آمده بود
تربیت و رعایت نموده باسم صدارت بجانب ولایت گجرات نامزد
گردانیدند و پیش شهباز خان فرستادند و این در معنی اخراج بود
و او خدمتهای شایسته بجا آورده و از آنجا مهرعان مصحوب عرایض
مشتمل بر اختیار باغیان و غیر آن پیامی میفرستادند تا ازینجا فرمان
منصب سیصدی بنام او رفت و در همان ایام مسرع اجل نوید
آرجمتی الی ربک - بگوش هوشش رسانیدند و داعی حق را اجابت
نمود و برادر بزرگش شیخ عبد القادر را حکم اخراج بسکنه معظمه
شد و زمانیکه خانخانان ولد پیرامخان و میرزا نظام الدین احمد زمام
مهام گجرات در قبضه اقتدار و اختیار داشتند آنجا رفت و زاد و
راهله یافته بزیارت و حج مشرف گردیده باز آمد و حالا در وطن
معهود که لاهور باشد بطاعت و عبادت مشغولست و استقامت
دران وادی دارد *

شیخ ابوالمعالی

برادر زاده و داماد و قائم مقام حضرت ارشاد پناهی ولایت
 دستگاهی جالس گرمی وحدت صاحب سیف قدرت و خیل قوت
 صمدی مظهر کمالات محمدی میان شیخ داود قدس الله روحه امت
 در چابک روی یگانه زمانه، و در حالات و مقامات فقر و فنا نشانه،
 اگر ذکر موافقان رود نام او اوفق، اگر نام سابقان در میان آید ذکر او
 امبق، عالی همتی که در صحبت پیر همگی خود را در باخته
 بلند منشی که جز پیر پرستی شیوه دیگر ندانسته چنانچه خود
 اشعار ازان معنی میفرماید

• بیت •

هستم از جام صحبت همه دم و اله و هست
 این و آن را چه شناسم من داود پرمت
 وله

دل انصرده کی یابد بگفت هر کسی گرمی
 دم داود میباید که آهن را دهد نرمی
 وله

بتخت فقر بنشینم چو حاصل گشت مقصودم
 ملیمانی کنم کز جان غلام شاه داودم
 * رباعی *

یارب نظری ز عین مقصودم بخش
 آزادگی ز بود و با بودم بخش
 هر چند نیم در خور این دولت خاص

یکذره ز عشق شیخ داردم بخش

از جمله سخنان اوست که یا ابا المعالی ، کن عبد الرب المتعالی ،
و لاتکن عبد الدراهم و الآلی ، میگویند مالی که ولادت باسعادت او
شد پیش حضرت قطب الاقطاب میان شیخ دارد قدس الله سره
بردند والد ماجدش التماس نام برای آن مولود معبود طلب نمود
حضرت میان فرمودند که شاه ابو المعالی باشد چون این نام در
ولایت هند شایع و متعارف نبود امتدلال آمدن مغول و ظهور
کوکب همایون پادشاه طاب ثراه نموده اند و یکسال نگذشته بود که
پادشاه غفران پناه بهند آمدند و شاه ابو المعالی مطبوع خویش را
صاحب تصرف ولایت پنجاب ساختند و ابو المعالی حق پرست
تاریخ ولادت شد و از ندایچ طبع وقاد از این چند بیت آبدار که از
سرحال است نه قال نوشته می آید

• قطعه •

غربتی از حال میگوید سخن

بی سخن این قیل و قال دیگر است

حالت عشقش بود گفتن محال

در نمیگویم محال دیگر است

• شعر •

غربتی نقد جان فدایش کن

دولت وصل رایگان ندهند

• شعر •

سخن عشق بدل درنه و لبار مکشا

هر این شیشه فرو بند که بادی نخورد

* ایضا *

غربتی بانگ انا الحق زن و از دار مترس
زانکه معراج درین ره و من دار بود
* ایضا *

انچه ما زان جان جانها دیده و دانسته ایم
بهرگفتن نیست بهر دیدن و دانستن است

این نقل رقعہ از رقعات اعجاز سمات اوست کہ بفقیہ در لاهور
فرستاده *
* شعر *

زُدت^(۲) اشتیافا و الفواد بحسرة
و فی طیّ احشائی توقد جمرة
متی یرجع الغیاب عن طول سفرة (†)

عزیز این زمان فقرت فرقت از هر آشنا و بیگانه خبر خیریت پرمان
هر کسی را قاصدی و رسول پنداشته ملامی و پیامی چشم
میداشت که ناگاه رقیمة مودت تمیمة نسخه صحت مزاج سودازدگان
هجریه گردیده شوق بر شوق و صحبت بر صحبت افزوده آن
بایات حضرت قادریه که بتلاطم امواج جانرا مرادیمه و سرگردان
میدارد در دل بیرون میدهد معذور خواهند داشت * اشعار *
ایه بکم عجبا من مایر الوری * فلم ار من سکری امامی و لا ورا
و ما فی الحشا و الله غیر هواکم * یشاهدکم قلبی کانی بکم اری
و فی قاع قبری قیلوا نجواهم * فهم قبنتی ما دست حیا و فی ثری

(۲ ن) از دت (†) همین سه مصرع است در هر سه نسخه بداونی

اذا ما اتانى منكر و نكيره • اجيب نكيرا حين ياتى و منكرا
اقول اسئلوا غيرى فانى محبهم • و عهدى بهم فى حبهم ما تغيرا
همه بهمه دعا ميرومانند كتبه الفقير ابو المعالى - و در رقعۀ ديگر
نوشته كه •

• بيت •

آن عزیزی كه همه شب بدل من گردن

خرم آبروز كه در دیده روشن گردن

علام شوقبه صرام زايغ الاعلام داو دیده قادريه نظام تبليغ نمود انكه محبت
شعاری مولانا عبد الغفور و شيخ عمر را مهمی ضروریست كه به نیم
الثقات عالی برآمدی دارد اگر وقت عزیز گنجایش آن داشته
باشد كه وقوع یابد الحق بهبار مثمر خیر كثير خواهد بود والدعا •

مولانا جمال تله

كه محله ایست مشهور در لاهور خویش حاجی مهدیست
كه از اعیان مشایخ مشهور بود الحال اعلم العلمای وقت و مدرس
متعین لاهور است شاگرد ملا اسمعیل اچه است و تلمذ دیگر اساتذہ
هم کرده جوهری است در کمال قابلیت و حدت طبع و جامع
جميع اتمام علوم عقلي و نقلی میگورند كه از هشت سالگی باز
بافانہ مشغول است و خوش تقریر و منقح گوی چنانچه مباحث
دقیقه معقول و منقول بآسانی خاطر نشان شاگرد می مازد و مشفق
امت و صاحب صلاح و تقوی و حافظ امت و متخلق باخلاق حمیده
تفسیر شیخ فیضی را اکثری او اصلاح داده و مربوط ساخته من
شریف او حالا مابین پنجاه و شصت است

• بيت •

چیدست بحسب علم اگر تا فرق فرق میرود

ذکر مولانا جمال الدین محمد میرود

مولانا عبد الشکور لاهوری

دانشمند برجسته و سرآمده است بمتانت فهم و حدت طبع
مشهور امت و در اعتقاد بمشایخ قدسی راجح و حسن ظنی غریب
در حق این مردم دارک و اکثر اوقات گرامی او بمطالعه سخنان این
طایفه موزع و عمرش در ادای وظایف نوافل و ادعیه و تلاوت قرآن
مصروف و هرچه در بساط ریاضت صرف فقرا و مساکین امت
زمانیکه امتحان علما و مشایخ در میان آمد اورا جلالی وطن نموده
بعهد قضای جونپور منصوب ساخته انجا فرستادند چون در سفر
اله آباد بدرگاه پیوست قضای آن بلده را بقاضی زاده روسی که
فاضلی ست خوش طبع و صاحب کمالات مفروض داشتند از انزمان باز
مولانا عبد الشکور در انجا معزول امت و باواده و افاضه علمی
مشغول و بجزوی اوقات گذر قانع و از زیادت طلبی محترز و از
آفات و مخافات بعید و بسلامت ایمان نزدیک *

شیخ کبیر ولد شیخ منور

قایم مقام والد ماجد خود است جوانی امت در صغر سن
بمرتبه کمال رسیده و از پیران در گذرانیده اگر درین آخر زمان
همی از پدر بهتر باشد اورا توان گفت که این حالت دارد اکثری

از علوم متداوله در ملازمت پدر و خسر بزرگوار خویش که میان
 سعد الله بنی اسرائیل باشد تحصیل نموده طریق صحبت و احتیاط
 را نیکو ورزیده و پادشاه شناس امت حق سبحانه تعالی او را از
 ارتکاب اذیون بسیار و رعونت و دروغ و لاف توبه بخشد در ایامیکه
 حسب الحکم بهمراهی پدر در پرگنه بجواره و دامن کوه شمالی
 رفته بضبط و ربط آن نواحی مشغول بود رقعہ یفقیر نوشته که کمالات
 انسانی او از انجا استدلال توان نمود و آن این است * شعر *

گان لی قلب اعیش به ضاع منی ثقله

خدام صاحب الاخلاق السنیة فضایل پناهی بعافیت بوده باشند
 ای خداوند کار دل و جان که حقیقت انسان عبارت ازوست مقیم
 آستانه اخلاص امت و کالبد خاکی که خاک عالم بر سر او باد با
 وحوش و طیور در جنگلستان کثرت محشور لا و الله بلکه با گروهی
 محشور است که وحوش و طیور از دین آنها راه گریز اختیار
 میکنند سبحان الله سبحان الله نمیداند که چه چاره سازد نفس
 شوم اذن قدر عافیت دانست از عنفوان ایام تمیز تا امروز که
 مشرف بر درجه چهلیم است همگی همت بران مصروف بود که
 با گزیدگان روحانیان صحبت داشته عیوب نفسانی و امراض
 معنوی را استعلاج نماید غیرت غیور مطلق عزشانه در کار شده
 به بیماری صعب که تیمار آن بجز او نمیشود مبتلا ساخت شفای
 وقت و جمعیت خاطر و گوشه عافیت بغارت رفت خدام مولوی
 تفقدات بزرگانه مشفقانه نواب فیاضی علامی فهامی وحید الزمانی
 را (متعنا الله من کماله و شرفنا بالاستفاده من مقاله) از جلال

نعم خداوندی دانسته شکر این موهبت عظمی میگفته باشد و هنگام اجابت دعا نیازمندی بنده را معروض دارند و الدعای خدام مشفق نادری عصری میان احمد سلامت باشند و مشتاق داند *

شیخ سعد الله نحوی

بیانه اصل از ولایت شوقریه هند است از صغر سن باز خدمت شیخ محمد فوت اختیار نموده باربعینات و دعوات اسما مشغول شد و دران وادی اقامت و استقامت یافته و در خطه بیانه خانقاهی تعمیر نموده سالها ملجا و ملاذ طلبه علم و اهل سلوک بود و بتلقین و هدایت این طایفه اشتغالداشت و در علم نحو نظیر در زمان خود نداشت تا هفتاد سال افطار بجز از شیر و گیاه و میوه بیابانی نداشت و در بذل و ایثار دستی طولی داشت فقیر در عهد اسلم شاه همراه جد مادری او را ملازمت کرده چند حبق کافیه پیش او خوانده ام آخر حال دست از همه باز داشته حیرت بر غالب آمد و ساکت بود و در حجره تنها عزلت گزیده فرزندان را هم بخود راه نمیداد تا در سنه نهصد و هشتاد و نه (۹۸۹) ازین عالم خرامید و در همان خانقاه مدفونست روزیکه فوت کرد گنجشکی از هوا بر سر نعش او افتاد و اینمعنی باعث تعجب ناظران شد *

شیخ نصیر الدین

از هندونصت و شهرت بکیمیگری داشت میگویند که در سفر و حضر همراکب شاه فقران پناه همایون پادشاه می بود و بعد از

شکست جوسا چون باگرة رسیده اند شیخ فرمودند که قدری از برای نگاهداشت لشکر جدید درکار است بنابراین دیگ و طبق مسی و سایرآلات جمع نموده بحضور پادشاه غفران پناه طلای خالص ساخته و اینمعنی شهرت یافته اما فقیر چون اولاد او را که نسبت مصاهرت باایشان دارم تحقیق کردم چنان گفتند که درویش کامل العیاری زنبیلی پر از اجزای کیمیا بشیخ داده بود و آنرا بهرمص که طرح میکرد مقصود حاصل میشد بعد از تمام شدن آن ترکیب قدرت زر ساختن فداشت ازآنکه علم آنرا نمودانست و الله اعلم فقیر او را باگرة در عهد ببر سخان در منزل سید شاه میر برادرزاده میر سید رفیع الدین محدث دیده بودم پیری نورانی صاحب اخلاق بود و در همان ایام در گذشت و در هذکون مدفون است *

شیخ مبارک الوری

اسلم شاه او را شاه مبارک میگفت و کفش پیش پای او می نهاد غالباً دعوی سیدت میکرد و نزد افغانان اعتباری عظیم داشت چنانچه هنگام زوال دولت آن طبقه و فرار ایشان از مغولان بعضی اماغنه شیخ اسلام فتحپوری را بگمان زرداری بحالتی عجیب مقید ساخته در قلعه رنتهنپور بردند شیخ مبارک از او برای بساورانجا رفت و باعث مخلص شیخ اسلم شد تا مرتبه ثانی بزیارت کعبه معظمه مشرف گردیده فقیر درانزمان در سن شانزده سالگی بودم که شیخ را همراه والد ماجد در بساور ملازمت کردم و بعد ازان در سنه نهصد و هشتاد و هفت (۹۸۷) و نزدیکه پادشاه

زیارت ختمی اجمیر نموده از راه الور عازم فتح پور بودند باز مشرف
 شدیم الحق صاحب کمال بود و بذلی و ایناری بوجه اتم داشت شذیده
 میشود که درین نزدیکی درمن بود مالگی عام فانی را پذیرود کرد *

شیخ چابین لده سہنی

لده سہنے قصبہ ایست از میدوات ہژدہ کرہی دہای کہ درانجا
 چشمہ ایست گرم ازکن گوگرد برآمده و رنگ آن آب سبز و بوی
 گوگرد ازان ظاہر در زمستان چندان گرم است کہ اصلا بر بدن نتوان
 ریخت و گرو خارش را غسل در آن چشمہ نافع است و بوی و رنگ
 آن آب دلیل ظاہر است کہ منبعش گوگرد است و شبہای
 تابستان نیز در کوهستان آن قصبہ جابجا آتش قدری عیان میشود
 بی آنکہ کسی افروخته باشد شیخ از خلفای مشہور شیخ عبد العزیز
 دہلوی است و بر جادو فقر استقامت تمام داشت و کذب تصوف
 مثل فصوص و نقد فصوص و غیر آنرا بطالبان اہل استحقاق درس
 میگفت و آخر عمر شاہنشاهی را نسبت باری اعتقادی عظیم
 پیدا شدہ در بعضی مہمات استمداد ہمت از وی نمودند و در
 عبادت خانہ قریب بمحل خاص جائی از برای او معین ساختہ
 شبہا خلوت باری میداشتند و نماز معکوس را کہ از مشاهده نمودند
 نسبت معکوس شدہ در سنہ نہصد و نود و ہشت (۹۸۹) چون
 مشرف بر مرض موت گردید شیخ قطب عالم خلف صدق شیخ
 عبد العزیز را کہ بشیوہ سپاہگیری اشتغال داشت از دہلی طلبید و خرقة
 و عصا و سایر لوازم مشیخت را پیش وی نہادہ گفت این امانت

والد ماجد شما بود شما بآن سزاوار تواید و سفر آخرت گزید و حقیقت فقر تاریخ او شد شیخ قطب عالم موفق شده و ترک ملازمت نموده اقتضای اثر پدر بزرگوار را دست آویز ساخته در دهلی متوطن است و بتولیت قدمگاه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم حسب الامر اشتغال داشته بخدمت هر صادر و وارد قیام می نماید انشاء الله العزیز باخلاق پدر عزیز متحلی گردد *

شیخ عبد الغنی بداونی

فیز از خلفای شیخ عبد العزیز است در ترک این ادهم وقت و در تجرید شبلی روزگار است در اوایل که طالب علمی در بداون میگرد حال برو غالب می آمد و احیانا بکپاس کم و بیش در عین سبق خواندن از شنیدن نغمه بی شعور می ماند و چون محرمان ازو می پرسیدند که چه دیدی که این حالت پیش آمد میگفت من هیچ نمیدانم و بذابر بعضی علایق که از صر تاهل سر راه طالبان آگاه میگردد

* بیت *

در راه خدا که رهزنانند * آن راهزنان همین زنانند
در طلب کفای بدلهی آمد و بملازمت تاتار خان حاکم آنجا که
لباس اهل جاه از اهل الله بود رحید و ارادت بشیخ عبد العزیز آورد
و تحصیل تمام کتب متعارف متداول در خدمتش نمود و حالها
درس گفت بیکبار جذبۀ عنایت ازلی گریبان گیر او شد و از همه
اشغال برآمده چند گاه در خانقاه شیخ در ملک درویشان مرتاض
انتظام یافته بمجاهدت و ریاضت اشتغال گرفت بعد از تحصیل

کمال بیرون از آبادانی بجانب قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه وسلم در مسجدی مشهور بمسجد خانجهان حکومت ورزیده
 پیوسته باعث کاف میگذرانند و با آنکه عیال بسیار دارد راه سلوک را
 بقدم توکل می سپرد قریب بیست و یک قرن باشد که از زاویه عزلت قدم
 بیرون نهاده چون در سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) خانخانان بخداستش
 رسیده التماس نصیحتی نمود گفته که اتباع سنت محمدی صلی الله
 علیه وسلم لازم گیر در زمان تحریر این عجاله احمد صوفیک و
 حصامک بنارسی نو مذهب نو مسلم که در فتنهای آخر زمانی
 نشانند داغ نفرین جاودانی اند * مثنوی *

حذر از صوفیان شهر و دیار * همه نامردمند و مردم خوار
 هرچه داندی بدستشان خوردند * هرچه آمد ز دست شان کردند
 کار شان غیر خواب و خوردن نه * هیچ شان فکر روز مردن نه
 بهر دفع بد نامی خویش و ستر حال فسق میخواستند که شیخ
 عبد الغنی را با یکدو بقیه سلف دیگر که امامی ایشان تالی این
 ذکر خواهد بود فرمان فرستاده از دهلی بلاهور طلبند و تکلیف
 احکام جدید که خود مبتلای آن بطوع و رغبت شده اند نمایند
 شیخ کتابتی بجامع اوراق نوشته اظهار عجز و عذر بسیار نمود بنابراین
 احمد صوفیک را بانواع مقدمات خاطر نشان ساختند تا او از آن
 مقام گذشت و مکتوبی مشتمل بر عفو و معافات و استعفا نویسانیده
 فرستاد انشاء الله بخیر گذرد *

شیخ بهاول دهلوی

علم حدیث را خوب ورزیده در صحبت اهل فقر و فنا رسیده
صدت مدید است که لذت آن وادی یافته و توفیق استقامت
و استقامت بران رفیق او گشته با اهل دنیا کاری ندارد و بافاده
و افاضه طلاب مشغول است *

شیخ عبد الحق دهلوی

حقی تخلص میکند مجموعه کمالات و منبع فضایل است و
جمیع علوم عقلی و نقلی را درس میگوید و در تصوف رتبه بلند
دارد و از جمله تصانیف او ترجمه تاریخ مدینه مکینه و کتایب است
در احوال مشایخ متاخر هند که ذکر الاولیا تاریخ آنست - از عنقوان
شباب درد طلب داشت و چندگاهی در فتح پور بنابر الفت قدیم
با شیخ فیضی و میرزا نظام الدین احمد صاحب بود و فقیر نیز
بتقریب ایشان شرف خدمتش را دریافته پیوسته از نواید
صحبتش محظوظ بودم و چون وضع زمانه و زمالیان که همه منحل و
برمکاره طبیعی مشتمل است دیگرگون شد و بر اوضاع آشنایان اعتماد
نماند صحبت فلانی و فلانی بار راست نیامد و توفیق رفتن بکعبه
شریفة رفیق او شد از دهلوی بطریق جذبه بهیچ چیز مفید نشده
بکجرات رفت و بحسن معنی میرزا نظام الدین احمد و مددکاری
او در جهاز نشسته بهفر حجاز رفت و بجهت تیغ بعضی موانع
طبیعی بمدینه مکینه علی ماکنها السلام و التحیه نتوانست مشرف
شد و روزی چند در مکه معظمه پیش شیخ عبد الوهاب هندی

خادم شیخ رحمة الله محمدت علیه الرحمة (که با حاجی بیگم از حج باز گشته باگه آمده و فقیر از دست مبارک او آب زمزم نوشیده و سبق هدیه تیمنا گرفته بود) اجازت حدیث حاصل کرده بوطن مالوف رسیده حالا متر حال خویش بافاده و استفاده علوم رسمیه میکند چون همتش بلند است انشاء الله تعالی بدون مطلب در راه بند نشود در ایامیکه از مکه معظمه تشریف بدلهلی آورد و فقیر بحسب مطلب باضطراب تمام از بداون متوجه اردوی پادشاهی بودم لحظه خدمتش را در یافتم و بعد از آنکه باه ور رسیدم خطی نوشته فرحتان نقل آن بجهت تیمن و تذکار ثبت می نماید *

بعد از عرض بندگی و نیاز معروض میگردد آنکه احوال این غریب فامراد بر آنچه مقتضای غریبت و نامرادیست موجب شکر است امید که ایشان نیز دایم الاحوال مشمول حفظ الهی بوده باشند در وقتیکه ملازمان ایشان بدلهلی تشریف آوردند و مخلص خود را ماعتی لطیف مشرف ساختند آن ملاقات جز تعطر و اشواق نیدرود و چندان چیز ناگفته و ناشنیده ماند که چگوید - منة الوصال (†) سنة - که گفته اند آن خود بتحقیق همچونین بود بلی صحبت دنیا اگر خود مستند بود نیز همین حکم دارد - قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ - درین عالم خود فرصت صحبت داشتن و از صحبت دوستان محظوظ شدن نیست اگر علاقه درست است و رابطه محکم فردا مگر صحبتی داشته شود - عَلَى سُرٍّ مُتَّقَابِلَيْنِ - انشاء الله تعالی امروز معی در

(†) همین است در هر مه نسخه بداونی و مشهور - منة الوصال مائة *

درست ساختن علاقه و نصیحت نیست باید کرد مصاحبت موقوف
 بر فردا باشد تا حضور و غیبت یکسان گردد و فراق و وصال ایجابائی
 یکنگ حق سبحانه و تعالی یکنوع نصبتی و لوعموما ارزائی فرماید
 که معنی یک رنگی دست دهد خاطر شریف بجانب این فقیر
 دارند که خاطر این غریب نیز بجانب ایشان است این فقیر را
 بعین الیقین معلوم شده است که در ذات ایشان معنی محبت
 و حقیقت آسنائی تمکن یافته است - الحمد لله طی ذلک اللهم
 زد و لا تنقص - عزیزى بود از اهل حرمین که این دعا را داریم
 میخواند - اللهم كما انعمت فزد كما زدت فادم كما ادمت فبارک
 حق سبحانه تعالی نعمت معرفت و محبت زاید و دایم و مبارک
 گرداند - بحرمة سيد الاولین و الآخرین محمد و آله و صحبه اجمعین
 اگر گاهی مخلص خود را بنوازشنامه مشرف گرداند هرچه از اخبار
 قدس آثار حضرت شیخی قبله گاهی عمی کلیم الهی علمه الله و ابقاه
 معلوم ملازمان باشد باعلام آن مشرف و مسرور خواهند ساخت و
 کلمه چند بحضور شریف عرض کرده از خاطر نرون هر چند خواست
 که ازین باب چیزی نویسد قلم نرفت چه حاجت است باز چون
 نوبت بعرض بندگان میرزائی رسید اشعاری ازین معنی نمود
 بلکه صریح نوشت که از تکلف دور است در رسانیدن آن مکتوب
 مقید خواهند بود والدعا شیخ فیضی بعد از آمدن از ولایت دکن
 بذابروش قدیم ستم ظریفانه که پاران را برای گرمی مجلس
 و همزبانی خویش بجان میخواست اما پیوسته سرگرفته و آزرد
 خاطر میداشت

یار ما این دارک و آن نیز هم

خطی چند مشتمل بر اظهار شوق طلب شیخ حقی از لاهور فرستاد
او از نهایت آزاری که در دل داشت نیامد و مکتوب عذر آمیز
نوشت و انقطاع را بهانه ساخت و شیخ فیضی این رقعہ را کہ نقل
نموده میشود در جواب ارمال داشت و این آخرین رقعات مکتوبه
اوست و نیده مانده •

اشتیاق ملاقات مانوس روحانی و سالوف ربانی طال بقاره
از قبیل رسمیات نیست که رقم پذیرد اول حال از مرضی خاطر
فیض مظاهر آگاه نبود یحتمل که حرف خواهش در میان آمده
باشد اما بعد از آنکه دریافت که این راه بسته اند فقیر خواهش
ایشان را بر خواهش خود ترجیح داد این نشاء گوارا باد التماس
آن است که بر خلوت کده تنگ هنگامی نه پهنند پیش ازین
چند سه روز نقاوة الاولیا میان شیخ موسی بویرانه فقیر تشریف
آورده بودند ظاهر ساختند که دور نیست که ایشان درین ایام
بیابند هر چند سبب پرمیده شد مبهم و مهمل گذاشتند بحق
معبود مطلق که ایمان از فقیر نشد و نخواهد شد • • ع •

وقت گویا چه حاجت طومار

اگر باشند عین نور است و اگر بیابند نور طی نور بخدا قسم که خود
را ازین خواهش گذرانیدم و بیداد خود اظهار و ایما نکرده ام و نخواهم
کرد ازین سمر تصدیع نکشند اما اگر بال و پری میداشتم هر روز
بر بام آن حجره می نشستم و دانه چین نکات صحبت می شدم
و مرغوله ریز صغیر شوق می گشتم دیگر چه نویسم طلبهای دردانه